



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۹ بهمن ۱۳۹۳
مصادف با: ۲۸ ربیع الثانی ۱۴۳۶
جلسه: ۷۶

موضوع کلی: القول فیما يجب فيه الخمس (الثانی: المعدن)
موضوع جزئی: خاتمه: ملکیت معدن - بررسی قول سوم و چهارم - نتیجه
سال پنجم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

در مورد ملکیت رقبه معدن چهار قول ذکر شد. قول مشهور قدما و قول بعضی از بزرگان از جمله محقق و شهید و صاحب جواهر مورد بررسی قرار گرفت.

قول سوم: تبعیت ملکیت معدن از ملکیت ارض

قول سوم قول به تبعیت ملکیت معدن از ملکیت ارض است. این قول در واقع یک نوع تفصیل است به این معنا که معادنی که در اراضی انفال مثل ارض موات واقع شده‌اند، از انفال محسوب می‌شوند و معادنی که در ملک شخص خاصی واقع شده‌اند، ملک همان صاحب ارض حساب می‌شوند و معادنی که در اراضی مفتوحة عنوة واقع شده است از آنجا که مالک این اراضی مسلمین هستند این معدن هم متعلق به عموم مسلمین خواهد بود. این قولی است که به مرحوم علامه حلی و جمع دیگری نسبت داده شده است.

دلیل قول سوم

تقریب اول: دلیل این قول ظاهراً این است که کسی که مالک ارض باشد بر اساس همان مطلبی که جمعی تصریح به آن کردند من تخوم الارض الی عنان السماء متعلق به او است. اگر ارض، ارض موات باشد مالک آن امام است پس امام مالک ارض است مطلقاً یعنی مالک عمق و سماء ارض است لذا معدنی که در این ارض واقع شده متعلق به امام است. همچنین است در املاک شخصی و اراضی دارای مالک شخصی، در آنجا هم کسی که زمین دارد مالک عمق و آسمان زمین است لذا معدن برای او می‌شود و قس علی هذا اراضی مفتوحة عنوة. پس مستند این قول، این است که ملکیت نسبت به زمین ملکیت نسبت به تخوم الارض الی عنان السماء را در بر می‌گیرد.

تقریب دوم: تقریب دیگری که می‌توان گفت همان مسئله‌ای است که از قول بعضی نقل کردیم که ملکیت ارض نسبت به اجزاء ارض هم هست و معدن هم جزء اجزاء الارض محسوب می‌شود. لذا ملکیت ارض شامل ملکیت معدن هم می‌شود.

فرق دو تقریب

ممکن است این دو تقریب قابل برگشت به یکدیگر باشند ولی اگر دقت شود می‌توان آنها را از هم تفکیک کرد. تقریب اول مسئله تبعیت است یعنی مالک ارض مالک تخوم الارض و عنان السماء هم هست. در تقریب دوم مسئله ملکیت ارض و به تبع آن اجزاء الارض مطرح است. پس در هر دو به نوعی تبعیت وجود دارد لکن ممکن است بگوییم یکی تبعیت حکمی است و یکی تبعیت موضوعی؛ ما وقتی می‌گوییم شخصی مالک چیزی است، قهراً از باب اینکه شیء اجزائی دارد پس مالک اجزاء هم هست. این تبعیت موضوعی می‌شود. اما طبق تقریب اول می‌گوییم تخوم الارض هم حکماً مثل ارض است و حکم

عنان السماء الارض هم حکم خود ارض است، پس می‌توانیم این طور بین این دو تقریب فرق بگذاریم که در تقریب اول تبعیت حکمی مطرح است و در تقریب دوم تبعیت موضوعی مطرح است.

بررسی دلیل قول سوم

این قول هم محل اشکال است و بطلان آن از مطالب گذشته آشکار می‌شود چه هر دو تقریب را یکی بدانیم و چه تفکیک کنیم. تقریب اول باطل است چون اصل این مبنا که کسی که مالک زمین باشد مالک من تخوم الارض الی عنان السماء است محل اشکال است؛ این تبعیت به هیچ وجه پذیرفتنی نیست چون تبعیت تا حدودی که عرف به رسمیت بشناسد قابل قبول است. عرف برای ارض تا یک حدی در عمق زمین و یک حدی بالاتر از سطح زمین، تبعیت را می‌پذیرد اما نسبت به مازاد بر آن از دید عرف این تبعیت وجود ندارد.

در مورد تقریب دوم هم به همین ترتیب می‌توانیم بگوییم که مالکیت نسبت به ارض، مالکیت نسبت به اجزاء خود ارض است. یعنی نسبت به سطح زمین در عمق چند متری که عرفاً جزء آن زمین حساب می‌شود، مالکیت معنا پیدا می‌کند یعنی مالکیت ارض، مالکیت جزء الارض هم هست اما معدنی که در اعماق زمین واقع شده است جزء الارض محسوب نمی‌شود. هر زمینی مساحت و اجزائی دارد و کسی که مالک مساحت زمین می‌شود، مالک اجزاء این ارض هم می‌شود اما بعید است که مثلاً به عمق صد متری که می‌رسد، ما این را از اجزاء هذا الارض بدانیم. عرف نمی‌گوید آنچه که در عمق این زمین واقع شده، جزء هذا الارض است تا ملکیت نسبت به آن توجیه شود.

در هر صورت چه تقریب اول را برای استناد قول سوم ذکر کنیم و چه تقریب دوم را ذکر کنیم و چه اینها را یکی بدانیم و چه ندانیم در هر صورت اساس این قول باطل است لذا این تفصیل به نظر می‌رسد که صحیح نیست. البته اگر مبنای کسی این باشد که من تخوم الارض الی عنان السماء متعلق به مالک ارض است، قهراً این قول را می‌پذیرد. پس این مبنا را اگر بپذیریم این حرف قابل قبولی است اما انما الاشکال در اصل این مبنا و نه تبعیت موضوعی و نه تبعیت حکمی وجهی ندارد. پس به نظر می‌رسد قول سوم هم تمام نباشد.

قول چهارم: تفصیل بین معادن واقع در ارض میتة و غیر آن

قول چهارم تفصیل بین معادنی است که در ارض میتة واقع شده و معادنی که در غیر اراضی میتة است. گفته‌اند معدن واقع در اراضی میتة از انفال است اما معدن واقع در غیر این اراضی از مباحات اصلیه است.

بررسی قول چهارم

فظهر فساد هذا القول مما ذکرنا. بطلان این قول هم با توجه به آنچه که سابقاً گفتیم معلوم می‌شود و وجهی برای این تفصیل به نظر نمی‌رسد. چرا معدنی که در ارض میتة واقع است از انفال باشد؟ ملاک آن چیست؟ اگر ملاک این است که چون خود ارض ملک امام است پس باید معدن هم ملک امام باشد، سؤال این است که با این ملاک چرا در مورد اراضی مفتوحة عنوة نمی‌گویید معدن ملک عامه مسلمین باشد؟ اگر ملاک تبعیت در ملکیت خود ارض است، در املاک شخصی هم باید بگویید معدنی که در املاک شخصی واقع شده باید متعلق به خود شخص باشد؟!

به عبارت دیگر اگر ما قول مشهور قدما را کنار بگذاریم و نخواهیم قول مشهور قدما را بپذیریم در درجه دوم قول علامه حلی قولی است که با قواعد سازگار است. اگر قول مشهور قدما را بپذیریم باید قول سوم را بپذیریم و دیگر نه وجهی برای این تفصیل است و نه وجهی برای قول دوم که صاحب جواهر و امثال ایشان گفتند. این تفصیلات بخصوص این تفصیل چهارم بدون وجه و بدون استناد است لذا قول چهارم هم باطل است.

حق در مسئله

نتیجه بحث در خاتمه این شد که به نظر می‌رسد که اقوی آن است که معادن ملک امام هستند و از انفال محسوب می‌شوند بنابراین زمام امر معادن به اختیار امام معصوم است و در عصر غیبت هم به اختیار حاکم اسلامی و رهبر جامعه اسلامی. لذا هر نوع تصرف، استخراج در رابطه با معادن به اذن امام باید صورت بگیرد و امام به هر نحوی که صلاح بدانند می‌توانند تعیین کنند که معادن در اختیار چه کسانی با چه خراج و اجرتی یا بدون خراج و اجرت قرار بگیرد و منافی هم که از این راه به دست می‌آید در اختیار او است که صرف مصالح عمومی اسلام و مسلمین می‌شود.

نکته: احقیق مالک ارض نسبت به دیگران

فقط یک نکته را توجه کنید که اگر کسی زمینی داشته باشد و در عمق آن، معدنی واقع شده باشد که استخراج از آن متوقف بر ورود به این ارض و تصرف در این ارض باشد لعل بگوئیم مالک ارض نسبت به دیگران در تصرف و استخراج از معدن احق است؛ یعنی اگر مالک زمین توانایی مالی و تمکن از استخراج دارد و استخراج هم متوقف بر ورود و تصرف در ارض است، بعید نیست که بگوئیم مالک زمین نسبت به دیگران احق است نه اینکه مالک باشد. ما اصل ملکیت دیگران نسبت به معادن را نفی کردیم و گفتیم معادن از انفال است و هیچ کسی مالک معادن نیست ولو اینکه مالک زمین هم باشد ولی مالک زمین اگر قدرت و تمکن از استخراج معدن داشته باشد و استخراج معدن هم راهی به غیر از این زمین ندارد، با این دو شرط می‌توان گفت که مالک ارض نسبت به دیگران احق است یعنی در دوران بین استخراج مالک و غیر، مالک برای این کار احق است ولی اگر مالک توانایی استخراج ندارد، دیگری می‌تواند با استخراج مالک شود.

سؤال: اگر امام به دیگری اذن داد، مالک زمین می‌تواند ممانعت کند؟

استاد: اذن امام علت تامه نیست؛ هم اذن امام را می‌خواهد و هم اذن صاحب الارض را. اگر تصرف کرد ضامن است و باید خساراتی که به زمین وارد شده را بپردازد.

اینجا دو مسئله وجود دارد و نباید این دو مسئله را خلط کرد؛ مسئله اول اینکه می‌گوئیم احق است یعنی اگر امر دائر شود بین اینکه استخراج را به مالک بدهند یا به دیگری، مالک ارض اولی است. مسئله دیگر اینکه اگر استخراج از معدن حتی در املاک شخصی متوقف بر تصرف در این ارض باشد. همین جا هم امام باید تحصیل رضایت مالک ارض را بکند چون عمق این زمین ملک امام است ولی همین امام هم اگر بخواهد برای تحصیل مال متعلق به خودش تصرف در ملک غیر کند، باید اذن بگیرد.

«هذا تمام الکلام فی البحث عن المعدن»

بحث جلسه آینده: امر سوم از امور هفتگانه ای که متعلق خمس قرار گرفته‌اند مسئله کنز است که ان شاء الله از جلسه آینده این بحث را شروع خواهیم کرد.

حقیقت ایمان

امام صادق (ع) می‌فرماید: «لَا يَكُونُ الْعَبْدُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ خَائِفًا رَاجِيًا وَلَا يَكُونُ خَائِفًا رَاجِيًا حَتَّى يَكُونَ عَامِلًا لِمَا يَخَافُ وَيَرْجُو»؛ عبد مؤمن نمی‌شود و ایمان در قلب او مستقر نمی‌گردد مگر اینکه دو خصوصیت داشته باشد: هم خوف در او باشد و هم رجاء. اگر کسی خائف و راجی بود، این نشانه ایمان است. خوف از چه چیزی؟ و رجاء به چه چیزی؟ این را به استناد یک کلامی از امیرالمؤمنین (ع) عرض خواهیم کرد اما ادامه حدیث این است: «وَلَا يَكُونُ خَائِفًا رَاجِيًا»؛ و نمی‌توانیم بگوییم شخص خائف و راجی است مگر اینکه عامل باشد نسبت به چیزی که از آن می‌ترسد و نسبت به آن امید و رجاء دارد. پس ایمان متوقف بر خوف و رجاء شد و خوف و رجاء در صورتی تحقق پیدا می‌کند که شخص عامل باشد به آنچه که از آن خوف دارد و نسبت به آن رجاء دارد. حال از چه چیزی باید ترسید و به چه چیزی باید امید داشت؟ این مطلب را امیر المؤمنین (ع) فرمودند: «لَا تَرْجُ إِلَّا رَبَّكَ؛ لَا تَخَفُ إِلَّا ذَنْبَكَ»^۱؛ از هیچ چیزی نترس مگر از گناه خودت و به هیچ کس و هیچ چیز امید نداشته باش مگر خدای خودت. این نکته بسیار مهمی است اگر می‌خواهیم ببینیم درجه ایمان ما چقدر است و واقعاً مؤمن هستیم یا نه و آیا ایمان قلبی داریم یا نه، ببینیم این میزان و ملاک و معیار تا چه حد در ما محقق شده. خیلی از اوقات افراد با خودشان این دغدغه و درگیری ذهنی را دارند و می‌خواهند خودشان را بسنجند و ببینند وضعیتشان در این عالم و نزد پروردگار چگونه است و چه ارزش و قیمتی دارند.

این سؤال در ذهن خیلی‌ها پیش می‌آید که نمره ما الان چند است؛ انسان خودش می‌تواند با آنچه که از ائمه معصومین (ع) رسیده بفهمد که نمره‌اش چند است. در روایات معیارها و ملاک‌های زیادی ذکر شده که اگر ما آنها را کنار خودمان قرار دهیم می‌توانیم خودمان را با آن ارزیابی کنیم و ببینیم نمره ما چند است. یکی از آن نشانه‌ها در همین روایت ذکر شده است. می‌خواهیم ببینیم آیا واقعاً ایمان داریم یا نداریم؟ باید ببینیم آیا خوف و رجاء در ما هست یا نه. اگر خوف رجاء داریم از چه کسی و از چه چیزی است و میزانش چقدر است و چه مقدار در ما اثر می‌گذارد. آیا نسبت به گناه خوف داریم یا نه. هر چه خوف ما از گناه بیشتر باشد ایمان ما قوی‌تر است. آیا به غیر از خدا به کسی امید داریم یا خیر؟ آن مقداری که برای دیگران در زندگی حساب باز می‌کنیم برای خدا حساب باز می‌کنیم؟ آن مقداری که به دیگران امید داریم، به خدا امیدوار هستیم یا نه و چه مقدار در زندگی ما اثر می‌گذارد؟

«لَا يَكُونُ الْعَبْدُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ خَائِفًا رَاجِيًا»؛ پس ایمان متوقف بر خوف و رجاء شده و خوف و رجاء در انسان به این است که انسان عامل باشد، نه اینکه در زبان بگوید من فقط به خدا امید دارم و فقط از گناه خودم می‌ترسم. نمی‌گوید از خدا بترس. روایتی هم که از امیرالمؤمنین (ع) خواندیم می‌گوید: «لَا تَخَفُ إِلَّا ذَنْبَكَ»؛ جز از گناه خودت نترس. اگر می‌خواهی بترسی از گناهت بترس و به خدا امید داشته باشد. ما چه مقدار به این مطلب، عامل هستیم؟ عمل باید کنیم «لِمَا يَخَافُ وَ

۱. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۳۹۲، حدیث ۶۱.

۲. عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، ص ۵۱۷، حدیث ۹۳۶۰ و ۹۳۶۱.

يَرْجُو» و عمل به ما يخاف اين است که انسان مراقبت بر گناه کند. کسی که مراقبت بر گناه کند معلوم می‌شود که برای خدا در زندگی خود حساب باز کرده است. ناظر و بیننده‌ای را می‌بیند که در همه آنات مراقب اوست. نه تنها مراقب افعال او بلکه مراقب خطورات ذهنیه او هم هست. مراقب همه حالات انسان هم هست. ببینیم چقدر در مورد رجاء به خدا عامل هستیم؟ چقدر به فضل و رحمت خداوند امید داریم و امیدمان به خدا به عنوان مسبب الاسباب و علة العلل در مقابل وسائط (اگر واسطه باشند) اخیره ضعیفه چقدر است؟ آیا به مسبب الاسباب بیشتر امیدواریم یا به آن امور اعدادی که سببیت هم ندارند؟ به هر حال این نشانه، نشانه‌ای است که می‌تواند به ما کمک کند که درجه ایمان خود را با آن بسنجیم. إن شاء الله خداوند به ما توفیق دهد که اهل خوف و رجا باشیم.

«الحمد لله رب العالمين»